

نام:

به نام خدا

نام آموزگار: فاطمه علیایی

نام خانوادگی:

پایه: سوم

نام پدر:

تاریخ امتحان: ۱۳/۰۲/۰۲

نام درس: املا فارسی

از بازارچه که گذشتند، به میدان رسیدند. در یک سوی میدان مسجد بزرگی دیده می شد. گنبد فیروزه ای و گلدسته های بلند آن عظمتی داشت.

دوستم برای شنا رفت اما من مدتی به جنب و جوش بچه ها در استخر نگاه کردم بعضی از آن ها ماهرانه شنا می کردند. آن روز در صبح دلپذیر بهاری راه افتادیم. بعد از دو ساعت به دامنه ی کوه رسیدیم . تماشای قلّه چقدر لذت بخش بود!

صدای هواپیما، بوق اتومبیل ها، صدای بلند تلویزیون و ضبط صوت بعضی از ماشین ها باعث آلودگی صوتی می شود.

دو بلدرچین با جوجه های خود در کشتزاری زندگی می کردند. روزها به دنبال غذا و شب ها به لانه ی خود برمی گشتند.

پیرمرد با دقت ، گودالی در زمین می کند . دانه ی گردو را در گودال می گذاشت و روی آن را با خاک نرم ، می پوشاند.

اگر جنگل نباشد، اکسیژن مورد نیاز انسان فراهم نمی شود و مواد سمی هوا از بین نمی رود.

گاهی به ستاره خیره می شوم و با وصل کردن آن ها به هم شکل های جالبی می سازم.

حال عجیبی داشتم . آسمان چقدر گسترده و وسیع بود! ستاره من را روی خود جا به جا کرد، معلوم بود از اینکه من را به این مسافرت فضایی آورده ، بسیار شادمان است. اشتیاق و نشاط ، وجودم را فرا گرفته بود.

صورت آسمان در آن پیداست

مثل ماهی ، میان آب زلال

آب آینه ای است پهناور

می شوم شاد و میزنم غوطه

سعدی با قرآن و احادیث نیز آشنایی کامل داشت.

حسن امیدزاده، معلّم فداکاری بود که در یک واقعه ی آتش سوزی، جان دانش آموزان را نجات داد.

موفق باشید.